



## فهرست

### در گردش بیشه‌های تابستان

- زندیک، آی! ..... ۳۷
- نوعی هدیه تولد ..... ۳۹
- تنه زدیم بهش ..... ۴۱
- لکه‌هایی در ماه ..... ۴۳
- یعنی چه؟ ..... ۴۵
- امان از باران ..... ۴۷
- گل‌های خیال ..... ۴۹
- بلور نرم ..... ۵۱
- از اول می‌شد دانست ..... ۵۳
- جهان خواب‌کردار ..... ۵۵
- از بالکن به بولووار ..... ۶۵
- در انعکاس نقره و مفرغ ..... ۶۷
- گم کرده کودک ..... ۶۹
- پوست نگاره ..... ۷۱
- گویی که ناتمام مانده ..... ۷۳
- آن اسب بی‌سوار ..... ۷۵
- مستانگی بامدادان ..... ۷۷

- کره‌بز نادان! ..... ۱۲۶  
 نیمهٔ اسفند، ..... ۱۲۸  
 خورشیدخانوم ..... ۱۳۰  
 حکایات ماه تیر و ماه باران ..... ۱۳۱

### در این اتاق‌ها

- می‌توان امید بست ..... ۱۳۵  
 برشگر ..... ۱۳۷  
 این اتاق و آن اتاق ..... ۱۳۸  
 نه این اتاق و هر اتاقی ..... ۱۴۰  
 اتاق در نور تند ..... ۱۴۲  
 اتاق کویک ..... ۱۴۴  
 اتاقی در البرز کوه ..... ۱۴۶  
 در این اتاق ناممکن ..... ۱۴۸  
 اتاق عاریتی ..... ۱۵۰  
 آفتابرو ..... ۱۵۲  
 عباترتی پراندم از خواب ..... ۱۵۴  
 فراقی ..... ۱۵۶

### روز جشن کلمات

- بیانیه‌ای در تأیید نابینایی ..... ۱۶۱  
 شب گساران ..... ۱۶۳  
 منتهای مراتب ..... ۱۶۵  
 خیال بافتهٔ ما ..... ۱۶۷  
 چشم آخرین ..... ۱۶۹  
 وصال تو ..... ۱۷۱

- غزلیات ..... ۷۹  
 تو اینجا از کون ..... ۸۱  
 یک سرخوش نسبتاً طبیعی ..... ۸۳  
 ستان را به حال خود رها نتوان کرد ..... ۸۵

### وطن روی کاغذ

- تکارهٔ ششم ..... ۸۹  
 تکارهٔ پانزدهم ..... ۹۱  
 دیروز در خیابان ..... ۹۳  
 امروز در خیابان ..... ۹۵  
 آخرین اسب‌دوانی فصل ..... ۹۷  
 یا ما هستید و نیستید ..... ۹۹  
 دعوتی از ته دل ..... ۱۰۱  
 خطاب به شاعر غایب! ..... ۱۰۳  
 از پس پنجاهی و اندی ..... ۱۰۵  
 باران حسرت ..... ۱۰۷  
 دوشنبه‌ای بوده است و خواهد بود ..... ۱۰۹  
 یاغی شو! ..... ۱۱۱  
 آن بدر چون هلال شده ..... ۱۱۳  
 حیرت نمی‌کنیم دیگر! ..... ۱۱۵  
 بامداد با «کیت جارت» ..... ۱۱۷

### شعر امروز خیابان

- خرق عادت ..... ۱۲۱  
 سرو آزاد بی‌سروی و بی‌آزادگی ..... ۱۲۲  
 خود را چنین نمایاند ..... ۱۲۴

اتفاق افتاده است ..... ۱۷۳

طلسم ..... ۱۷۵

سنگ‌های کیلومتر شمار ..... ۱۷۷

روزنوش خاورمیانه‌ای ..... ۱۷۹

آخرین تصویر شخصی ..... ۱۸۱

در اسکاتلند بودیم ..... ۱۸۳

در پیاده‌روی کافه / کتاب لاله‌زار ..... ۱۸۵

یادداشت‌های عوامانه (۵) ..... ۱۸۷

روایت بازرگان سیرافی ..... ۱۸۹

روی نیمکت پارک ..... ۱۹۱

نوشخند ..... ۱۹۳

دعوی ما ..... ۱۹۵

کوچه‌های عزیز به یاد آمده ..... ۱۹۶

ایستگاه کاک فاسترز ..... ۱۹۸

این هم شد دشمن؟ ..... ۲۰۰

..... ۲۰۱

..... ۲۰۲

..... ۲۰۳

..... ۲۰۴

..... ۲۰۵

..... ۲۰۶

..... ۲۰۷

..... ۲۰۸

..... ۲۰۹

..... ۲۱۰

..... ۲۱۱

..... ۲۱۲

..... ۲۱۳

..... ۲۱۴

..... ۲۱۵

..... ۲۱۶

..... ۲۱۷

..... ۲۱۸

..... ۲۱۹

..... ۲۲۰

..... ۲۲۱

..... ۲۲۲

..... ۲۲۳

..... ۲۲۴

..... ۲۲۵

..... ۲۲۶

..... ۲۲۷

..... ۲۲۸

..... ۲۲۹

..... ۲۳۰

..... ۲۳۱

..... ۲۳۲

..... ۲۳۳

..... ۲۳۴

..... ۲۳۵

..... ۲۳۶

..... ۲۳۷

..... ۲۳۸

..... ۲۳۹

..... ۲۴۰

..... ۲۴۱

..... ۲۴۲

..... ۲۴۳

..... ۲۴۴

..... ۲۴۵

..... ۲۴۶

..... ۲۴۷

..... ۲۴۸

..... ۲۴۹

..... ۲۵۰

..... ۲۵۱

..... ۲۵۲

..... ۲۵۳

..... ۲۵۴

..... ۲۵۵

..... ۲۵۶

..... ۲۵۷

..... ۲۵۸

..... ۲۵۹

..... ۲۶۰

..... ۲۶۱

..... ۲۶۲

..... ۲۶۳

..... ۲۶۴

..... ۲۶۵

..... ۲۶۶

..... ۲۶۷

..... ۲۶۸

..... ۲۶۹

..... ۲۷۰

..... ۲۷۱

..... ۲۷۲

..... ۲۷۳

..... ۲۷۴

..... ۲۷۵

..... ۲۷۶

..... ۲۷۷

..... ۲۷۸

..... ۲۷۹

..... ۲۸۰

..... ۲۸۱

..... ۲۸۲

..... ۲۸۳

..... ۲۸۴

..... ۲۸۵

..... ۲۸۶

..... ۲۸۷

..... ۲۸۸

..... ۲۸۹

..... ۲۹۰

..... ۲۹۱

..... ۲۹۲

..... ۲۹۳

..... ۲۹۴

..... ۲۹۵

..... ۲۹۶

..... ۲۹۷

..... ۲۹۸

..... ۲۹۹

..... ۳۰۰

سینه‌های من در انتظار تو ایستاده اند  
 مگر ز یاد تو گشته‌اند بی خبر  
 کلمه و نامیدن موجودات جهان به روایت تورات و انجیل و قرآن کناری  
 خدایی بوده و امیرک دار این قدرت الهی تنها انسان بوده است  
 تا همه او را بگذرد که تلفظ نامش در زبان من و زبان تو یکی است  
 در محسوس و غیر محسوس و در عالمی که در آن ما هستیم و در آن که ما نیستیم

**اوقات کامیاری و جهان شادمانه شعر**

پزندوش، سراسر شبم با این تصویر تکرار شونده، بی‌خواب شد که سه  
 مصرع از شعری یادم می‌آمد و مصرع اولش نه. در بیدار خوابی ام، تصور  
 می‌کردم کاتبان نسخه‌های قدیمی گاهی این دو بیت را ته کتاب می‌نوشتند  
 و از خواننده دعا طلب می‌کردند. شعری که در خواب یادم می‌آمد این بود:

«..... ز ما هر ذره خاک افتاده جایی  
 مگر صاحب دلی روزی به رحمت کند در کار درویشان دعایی»

صبح برخاستم و سراغ کتاب‌های قدیمی، داستان‌های مردمی و افسانه‌های  
 کتابخانه‌ام رفتم که معمولاً در آخر کتاب، نسخه‌نویس چیزی از این دست  
 می‌نوشته. هنوز فضای خواب‌زده‌ای داشتم و حافظه‌ام فعال نبود. هر چیزی  
 یافتم جز این دو بیت. بعد از اینکه چند کتاب داستانی و عرفانی و مدارکی  
 در باب نسخ خطی را دیدم و آن بیت‌ها را نیافتم ناگهان به ذهنم رسید که  
 بسامد صاحب دل در کلام سعدی بالاست و این باید در گلستان باشد. در  
 همین اثنا مصرع گم‌شده هم به یادم آمد:

«بماند سال‌ها این نظم و ترتیب .....  
 اول ته گلستان را نگاه نکردم نبود بعد دیدم که در انتهای مقدمه گلستان